

□ کشوری برای پیرمردها نیست No Country For Old Men (برای داریوش مهرجویی و همسرش)

محمد رضا اسلامی

«کشوری برای پیرمردها نیست» عنوان فیلمی است از برادران کونن که به شکل عجیبی بیان/ترجمان اینگونه رفتن تراژیک داریوش مهرجویی و خانم وحیده محمدی فر است. در این فیلم (که برنده اسکار سال ۲۰۰۷ هم شده) برادران کونن به قصه یک کلانتر در ایالت تگزاس آمریکا می پردازند که به نحوی درگیر ماجرای یک قتل می شود. قاتل اما در این فیلم، با جزئیاتی شگفت آور تصویر شده است. سطح خاصی از قساوت قلب، سطح ویژه ای از هوش، و سطح ممتازی از دقت در کار کثیف قتل (دقت در تمیز کار کردن) در این فرد تصویر شده است. قصه فیلم را نمی خواهم شرح کنم، اما دو مساله در این فیلم شاهکار است، اولی خود عنوان فیلم است (اینکه کشوری/جایی برای پیرمردها نیست!) و دومی بیان یک مفهوم: اینکه قاتل (همانند همین قاتل مهرجویی) در خیابان رهاست!

کلانتر تگزاسی به محض دیدن اولین نشانه های قتل، یک چیز را متوجه می شود: اینکه سطح خاصی از قساوت قلب در کارهای این قاتل وجود دارد و این همان مفهوم «کشوری برای پیرمردها نیست» است. اینکه یک کلانتر با سابقه و آشنا به قتل می فهمد که «قساوت قلب» و «مهارت در قتل» در انسان جدید در ترازوی دیگر توسعه پیدا کرده (در اصطلاح Evolution رخ داده) و آن «پیرمرد»ی که این امر را می فهمد، می فهمد که دیگر کشوری/جایی برایش نیست.

کشوری نیست چون انسان مدرن، دارای حرص مدرن و مضاعف به پول، زن و Drug است. این حرص مدرن، باعث سطح جدیدی از جنایت می شود. و برادران کونن این امر را در چشمها و نگاههای کلانتر تگزاسی به تصویر می کشند.

و اما داریوش مهرجویی. اینکه چه کسی و چه اهریمنی توان اینگونه کشتن چنین انسان نازنینی مثل مهرجویی را دارد به کنار، اما بحث دوم این فیلم برادران کونن به ماجرای آقای مهرجویی و همسر همخوانی دارد: اینکه قاتل/قاتلها، در خیابان رها هستند و وظیفه آدم خوبهای این عالم یک چیز است: «دقت».

چرا دوربین سر کوچه مهرجویی خراب است؟ چرا دوربین در داخل منزل کسی که یک عمر آشنا با دوربین بوده، وجود ندارد؟ چرا هیچ تصویر و ردی از قاتل پیرمرد و همسرش نداریم؟ بخاطر بی دقتی.

چون باور نکرده ایم که «قاتلها در خیابان رها هستند» و در ظاهر، مثل مردمان عادی به چشم می آیند. وقتی که قاتل مدرن، در تراز جدیدی از قساوت قلب است، وظیفه انسان مدرن «دقت بیشتر» در زیست ایمن است.

لعنت به شرارت نهفته در این دنیا. کسی مثل ولادیمیر پوتین سالها با رفیق گرما به و گلستانش هم غذا و هم سفر و هم صحبت بوده؛ میان این دو اختلاف می افتد. بلافاصله اندکی بعد هواپیمای یوگنی پرگوزین سقوط می کند. بله در دنیای مدرن قاتلها فقط در خیابانها رها نیستند بلکه بخشی از امور این دنیا را (بخش مهمی را) «قاتلها اداره می کنند». میان بن سلمان که خاشقچی را تکه تکه در کوره نهاد و آن کسی که داریوش فروهر و همسرش را کارآجین کرد و این کثافت رذلی که مهرجویی و همسرش را سلاخی کرد فرقی نیست. فقط سطح کار قاتل است که فرق می کند. آن قاتل فیلم برادران کونن، یک قاتل خیابانی است و بن سلمان و پوتین، قاتل نشسته بر صدر مصطبه. و مدعی توسعه. مساله این است که آدم خوبهای این عالم باید بفهمند که عنصر اصلی زندگی جدید یک چیز است: «دقت».

تو اگر جمال خاشقچی هستی و در واشنگتن پست علیه شاهزاده مقاله می نویسی، نباید با پای خودت به داخل سفارت بروی (آنگونه Careless) و تو اگر مهرجویی هستی که دلگرفته از شلوغی و ازدحام جنگل تهران به گوشه ای خلوت نشسته ای در کنار دلدار، نباید که اینگونه بی احتیاط باشی.

سکانس آخر فیلم برادران کونن عجیب درخشان است. قاتل، حتی آن دخترک زیبا و جوان را هم سلاخی می کند. وقتی که از خانه خارج می شود «دغدغه» اش فقط این است که کف کفش اش کثیف/خونی نشده باشد! (به همین راحتی!) سر چهار راه به شکل اتفاقی با ماشینی تصادف می کند و «استخوان دستش می شکند». ولی قبل از اینکه پلیس به صحنه تصادف برسد، با همان استخوان دست شکسته از صحنه تصادف می گریزد. برادران کونن هشدار می دهند که آهای بیننده! این قاتل در خیابان رهاست. ولی برادران کونن گویی که دلشان نیامده که قبل از اتمام فیلم، دستش را نشکنند. انگار این حداقل کاری است که می توانند بکنند تا لاقل قدری دلشان خنک بشود.

دستت بشکند که عزیز دل ما را اینگونه از ما گرفتی.

دستت بشکند که چه جوهری را از ایرانیان گرفتی. خالق لیلا را.

دستت بشکند...